

گسترش عرصه عمومی در جامعه تلقی می‌شود.

به هر روی تعریف مختار از توسعه سیاسی- اجتماعی، «مشروعیت یافتن قدرت و نهادمند شدن نظام سیاسی به علاوه مدنیت مردم» است. بنابراین تعریف می‌توان گفت که «مشروعیت، نهادمندی و مدنیت، اصول عقلانی توسعه سیاسی- اجتماعی به‌شمار می‌روند». با این‌همه با توجه به نکات پیش گفته باید دانست که هر یک از این اصول در بستر نظام ارزشی ویژه‌ای که هر واحد سیاسی دارد (و ممکن است در طول زمان دست‌خوش دگرگونی نیز بشود) به نحو متفاوتی جلوه می‌کنند. برای نمونه گرچه ممکن است تبیین‌های دینی یک حکومت برای ارتباط دادن خود با خالق هستی از دیدگاه برخی موجه نباشد یا خطا به نظر برسد اما از منظر این تئوری، از آن‌جا که این امر منجر به ایجاد قدرتی مشروع در جامعه می‌شود که مردم در ذیل حاکمیت آن احساس آرامش و وفاداری می‌کنند، به عنوان مصداق قدرت مشروع و تحقق یک بعد از ابعاد سه‌گانه توسعه سیاسی- اجتماعی مورد تأیید است.

۳ رابطه عقلانیت با توسعه سیاسی- اجتماعی

بحثی که تاکنون در قالب ارائه مفاهیم دنبال شد، سرانجام با طرح این نظریه جمع‌بندی می‌شود که: «توسعه سیاسی- اجتماعی در بستر عقلانیت میسر می‌باشد و این بدان معنی است که برای تحقق توسعه سیاسی- اجتماعی، هر سه رکن مثلث مشروعیت، نهادینگی و مدنیت ضرورتاً باید نمودی عقلانی پیدا کنند.» برای رسیدن به این نظریه از اثر آرنولد ماکس وبر یعنی «خلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» بهره می‌گیریم. مقصود وبر در این بررسی، نقد دیدگاه رایج پیرامون سرمایه‌داری- مبنی بر این که منتج از روحیه سودجویی بوده و مذهب پروتستان به‌خاطر تأیید این روحیه، زمینه ظهور سرمایه‌داری را فراهم ساخته- می‌باشد. نتیجه نگاه نقادانه وبر معرفی عقل‌گرایی به مثابه جوهره پیدایی و پابایی سرمایه‌داری می‌باشد. در این‌جا نتیجه کار وبر را دست‌مایه کار خویش قرار می‌دهیم و از عقل‌گرایی به عنوان حلقه رابط میان مفاهیم فوق بحث می‌کنیم.

بدین ترتیب نتایج ذیل حاصل می‌شود:

اول. مدنیت جامعه در اتصاف یک جامعه انسانی به اوصافی مانند تساهل و مدارا، علمی‌اندیشیدن، قانونی بودن، رعایت حقوق دیگران و... است. نمودهای عینی عقلانیت در این پروسه رو به تزاید و تکامل را می‌توان در سه محور علم‌گرایی، قانون‌محوری و گسترش عرصه عمومی مشاهده نمود. نتیجه آن که عقلانیت در یک اقدام فرهنگی منجر به پالایش و آرایش پندارهای مردم شده و از این طریق به «مدنی شدن» جامعه انسانی مدد می‌رساند.

دوم. در بحث از مشروعیت، توجیه اطاعات مردمان از قدرت حاکمه مورد نظر است. این که قدرت باید مشروع باشد از اصول اولیه توسعه سیاسی- اجتماعی به‌شمار می‌آید اما شکل وصول به چنین مقامی گرچه در نگرش توسعه اقتصادی چندان مهم نیست، در توسعه سیاسی مدخلیت تام و اهمیت فراوانی دارد. در این‌جا نیز می‌توان از یافته‌های وبر درباره انواع مشروعیت بهره گرفت و به‌ویژه مشروعیت عقلانی- قانونی را مورد نظر قرار داد که اصول مهم آن عبارتند از: مرزبندی قدرت‌ها؛ قدرت اجتماعی مبتنی بر اجماع، نه آمریت؛ سلسله مراتب قدرت؛ و حاکمیت اصل بازخواست در مقابل قدرت واگذار شده (پاسخ‌گوئی).

سوم. در رابطه با نهادمندی می‌توان از نظریه هانتینگتون استفاده نمود که بر اساس آن دولت عقلانی، همان دولت نهادینه‌شده است که اصول ذیل بر آن حکم فرماست: دولت به مثابه یک ارگان جمعی مستقل؛ انفکاک ساختاری خود دولت؛ و انعطاف‌پذیری.

بدین ترتیب می‌توان گفت عقلانیت از طریق اصول مختلفی که به آن‌ها اشاره شد، بستر توسعه سیاسی- اجتماعی را فراهم می‌کند و تا اندازه زیادی نیز حدود آن را مشخص می‌سازد. این اصول شاخص‌هایی به دست می‌دهند که به‌وسیله آن‌ها می‌توان به بررسی و نقد عقلانیت توسعه سیاسی- اجتماعی در هر کشور پرداخت.

تحقیقات دیگر نیز نشان می‌دهد که چه بسا مقتضیات توسعه سیاسی و اقتصادی با هم یک‌سان نباشند. بدین معنی که آنچه زمینه‌ساز یکی از آن دو شمرده می‌شود، سدی در برابر دیگری باشد. به همین دلیل است که در موارد مختلف شاهد نوسازی اقتصادی یا توسعه سیاسی بدون حضور دیگری هستیم.

با این حال با در نظر گرفتن دو مؤلفه عمده در توسعه سیاسی- اجتماعی که از مجموع آراء اندیشمندان در این زمینه قابل استخراج است، می‌توان به یک نتیجه منطقی در این‌باره دست یافت. با عنایت به متون توسعه سیاسی- اجتماعی و شرح و بسط‌هایی که از تئوری‌های عمده توسعه به دست می‌آید، دو گرایش متمایز از یکدیگر باز شناخته می‌شود:

اول. اعتقاد به زمان‌مند و مکان‌مند بودن توسعه سیاسی- اجتماعی. بر این اساس هر جامعه‌ای جدا از مباحث نظری که پیرامون توسعه شده، دارای یک فهم عملی مبتنی بر برداشت‌ها و ارزش‌های خود از توسعه سیاسی- اجتماعی است که خاص آن کشور می‌باشد. این گرایش مدیون پژوهش‌های مردم‌شناسانه، جامعه‌شناختی و روان‌شناسی اجتماعی است که نشان می‌دهند مردم هر جامعه تفاوت‌هایی دارند که به اختلاف ارزش‌ها و نگرش‌های آن‌ها بازمی‌گردد. به قول کارل دویچ «هر نظامی تجارب خاصی در فرآیند توسعه سیاسی- اجتماعی دارد؛ زیرا این فرآیند با نظام اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و عوامل طبیعی هر جامعه در ارتباط است و تحت تأثیر آن عوامل شکل می‌گیرد.» بنابراین گوناگونی زمانی و مکانی جوامع در صورتی که متضمن ارزش‌های متفاوتی باشد، ما را به معانی مختلفی از توسعه سیاسی- اجتماعی می‌رساند که اگر هم در ظاهر الفاظ مشترک باشند، در عرصه عمل تفاوت و اختلاف آن‌ها آشکار می‌شود.

دوم. اعتقاد به مؤلفه‌های مشترک در زمینه توسعه سیاسی- اجتماعی. بر این اساس اصول ثابتی برای توسعه سیاسی وجود دارند که عام و شامل بوده و در همه جوامع توسعه‌یافته از منظر سیاسی- اجتماعی کم و بیش دیده می‌شوند. در واقع گرچه در زمینه مبانی عقلی توسعه سیاسی- اجتماعی تلاش بر این است که به اصول و ارزش‌هایی مشترک و فراتر از زمان و مکان دست یافت اما با بررسی الگوهای عملی که تاکنون تحقق یافته‌اند، می‌توان تفاوت‌ها و اختلاف‌ها را شناسایی نمود. به عنوان مثال، با توجه به پیشینه کشورهای توسعه‌یافته می‌توان گفت توسعه سیاسی- اجتماعی بدون وجود مؤلفه‌هایی مانند فرهنگ مستقل، هویت مستحکم و بی‌تعارض، احترام به قانون و... میسر نمی‌شود اما الگوهای دموکراتیک، کمونیستی و پوپولیستی بسیاری وجود دارند که هر یک داعیه محقق ساختن پیش‌شرط‌های توسعه سیاسی را دارند.

در این‌جا با پذیرش مبانی عقلی مشترک و الگوهای عملی متکثر در زمینه توسعه سیاسی- اجتماعی و با در نظر گرفتن محورهای اصلی تلاش‌های نظری و عملی عالمان و عاملان توسعه سیاسی- اجتماعی، می‌توان سه حوزه اصلی مباحث این رشته را از یکدیگر تمیز داد. در واقع با تأمل در تئوری‌های موجود، سه کانون عمده مثلث توسعه‌یافتگی سیاسی- اجتماعی این‌گونه به نظر می‌رسند: مردم یا ملت، نظام سیاسی و کارگزاران آن، قدرت.

از این دیدگاه، توسعه سیاسی- اجتماعی فرآیندی است که مبتنی بر نهادینه شدن نظام سیاسی، مشروعیت یافتن قدرت و مدنیت فرهنگ عمومی باشد. به عبارت دیگر توسعه سیاسی- اجتماعی آنگاه معنا می‌دهد که نظام سیاسی نهادمند شده باشد؛ قدرت از مشروعیت برخوردار باشد؛ و شهروندان فرهنگ مدنی داشته باشند. نهادینه شدن دولت بیشتر از نظریه هانتینگتون درباره انفکاک ساختاری برداشت شده است و عمل کرد دولت به مثابه یک ارگان جمعی مستقل و شرط انعطاف‌پذیری، ابعاد تازه آن به‌شمار می‌آیند. مشروعیت به معنای وبری به کار می‌رود که نوع عقلانی آن شامل تفکیک و مرزبندی حوزه‌های قدرت، ابتدا بر اراده و اجماع نظر عموم، سلسله‌مراتبی بودن و رعایت اصل بازخواست می‌باشد. مدنیت نیز مشتمل بر چهار گرایش علم‌گرایی یا محاسبه‌گرایی، قانون‌محوری و